

فهم زمانی و تجربه حل مسئله؛ نمونه موردی «پلیس نامحسوس»

امیر خراسانی^۱

محمد سعید ذکایی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۸

چکیده

در پژوهش پیش‌رو به نسبت فهم زمانی کنشگران و شیوه حل مسئله در یک وضعیت بغرنج می‌پردازیم. در این مسیر با بررسی تعدادی از فیلم‌های برنامه «پلیس نامحسوس»، به شیوه حل مسئله رانندگان توجه می‌کنیم. در این مطالعه با استفاده از رویکرد مردم‌روشناسی و با تکنیک تحلیل گفتگو به نظم نهادی اندرکنش‌ها در موقعیت این فیلم‌ها پرداخته‌ایم و با استفاده از چارچوب نظری پدیدارشناسی و شاخص‌های ارنست پوپل می‌کوشیم فهم‌های زمانی دخیل در این گفتگو را تحلیل کنیم. در فرایند کار به لحظه‌ای توجه می‌کنیم که متخلفین پس از متوقف شدن به وسیله پلیس می‌کوشند دلایل تخلف خود را توضیح دهند. با تحلیل این گفتگوها می‌بینیم که رانندگان متخلف از بیان‌هایی استفاده می‌کنند که مبتنی بر فهم چرخنده از زمان است. این در حالی است که زمان قانون و پلیس و حتی زمان فن‌آوری جاده و اتومبیل، زمانی خطی و همگن است. در ادامه می‌بینیم که رانندگان متخلف چگونه برای مدیریت کردن مسئله و شرایط بغرنج خود یک گفتگو را به گونه‌ای سامان می‌دهند که مبتنی بر زمان خطی نباشد. در پایان این نتیجه حاصل می‌شود که زمان نه یک مقوله عام بر فرا سوی جامعه بلکه مقوله‌ای است که در تجربه‌های خرد گوناگون پیوسته اشکال گوناگون به خود می‌گیرد.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی، تحلیل گفتگو، زمان، زمان چرخنده، زمان خطی،

مردم‌روشناسی

۱. amir.khorasani@yahoo.com

۲. zokaiei@atu.ac.ir

۱. کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی، دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)

۲. استاد جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی

طرح مسئله

فن آوری مدرن مبتنی بر تصویری از زمان است که به اصطلاح زمان «پیشرفت» نامیده می‌شود. این زمان پس از انقلاب صنعتی و جنبش روشنگری به زمانی بدل گشت که مبنای مدرنیسم‌ها شد و همه جهان را درنوردید (بهاب‌ها، ۱۹۹۴: ۲۵۴-۲۵۳). زمان مدرن، زمانی بخش پذیر، سنجش پذیر، همگن، غیرشخصی و پیش بینی پذیر است که به سه بخش متمایز گذشته، حال و آینده تقسیم می‌شود. این زمان بر مبنای مقیاس دقیق که با ساخت ساعت ممکن شد، قابل اندازه گیری دقیق است. همچنین در این نوع زمان درکی از تاریخ مندرج است که رو به سوی آینده دارد، از این روی گذشته همواره به عنوان بایگانی تعیین بخش آینده فهم می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۷)، یعنی تصویری از گذشته پدید می‌آید که بنا بر آن می‌توان گذشته را به شکل علی توضیح داد و قوانینی بر مبنای اتفاقات آن طرح کرد که در روشن ساختن آینده به منزله نوعی ابزار اکتشافی عمل می‌کند.^۱ چنین زمانی درونی فن آوری و مصنوعات مدرن است. استفاده از ابزار فن آوران به این ترتیب مبتنی بر درک نوعی از زمان است که در فرایند کار آن محصول نیز وجود دارد. به این معنا برای مثال اتومبیل و ساختار مکانی استفاده از آن (جاده و خیابان) مبتنی بر همین زمان بخش پذیر و سنجش پذیر و قابل پیش بینی است. درک از حرکت اتومبیل به عنوان برداری در مختصات دکارتی مکان امکان رانندگی و قرار گرفتن در مکان بدون ثبات را پیش می‌آورد.

بنابراین استفاده و تصور درست از نحوه حرکت ماشین و تنظیم آن مستلزم استقلال زمان از مکان است، امری که گیدنز از آن تحت عنوان گذر زمان از مکان یاد می‌کند:

همه فرهنگ‌های پیش از مدرن شیوه‌هایی برای محاسبه زمان داشتند. برای مثال تقویم و اختراع نوشتن از ویژگی‌های شاخص دولت‌های ارضی بودند. اما محاسبه زمانی که مبنای زندگی روزانه را می‌ساخت بی‌گمان برای اکثریت مردم همیشه زمان را در پیوند با مکان در نظر می‌گرفت و غالباً نادقیق و متغیر بود. هیچکسی نمی‌توانست وقت روز را بدون ارجاع به شاخص‌های مکانی-اجتماعی دیگر تعیین کند. «چه وقت؟» تقریباً همه‌جا با «کجا» مرتبط بود و یا با رخداد‌های منظم طبیعی

1. Bhabha

۲. نمونه این امر را می‌توان در قانون علمی مشاهده کرد. قانون علمی نیز بر مبنای استقرای گزینشی جهان و گذشته طرح می‌شود و برای توضیح پدیده‌های نوعی آینده به کار می‌آید.



تشخیص داده می‌شد. اختراع ساعت مکانیکی و اشاعه آن در میان تقریباً همه اعضای جامعه (پدیده‌ای که صورت اولیه آن در اواخر سده هجدهم آغاز شد) در جدایی زمان از مکان اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشت، ساعت بعد یک‌نواختی از زمان تهی را بیان کرد، زمانی که به چنان شیوه‌ای کمیت پیدا کرد که تعیین دقیق نقاط روز را امکان‌پذیر ساخت. (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۲)^۱

با جهانی‌شدن مدرنیته پس از جنگ جهانی اول، کشورهای پیرامونی به‌ناگزیر با دیوان‌سالاری و فن‌آوری مدرن مواجه شدند. این دو، یعنی دیوان‌سالاری و فن‌آوری مدرن (در مقام کارگزاران اصلی مدرنیزاسیون) حامل نوعی از آگاهی مدرن بودند که مبتنی بر چنین درکی از زمان هستند. زمان قانون، زمان دولت‌ملت، زمان فن‌آوری‌های مکانیکی مدرن، زمان آموزش و پرورش، زمان سیاست‌گذاری و غیره جملگی مبتنی بر همین فهم پیش‌رونده از زمان هستند. اما این یگانه نوع ادراک زمانی نیست. گرچه زمان پیش‌رونده مدرن در نهادهای مهمی همچون علم و سیاست زمان اصلی محسوب می‌شود اما تجربه و ادراک زمانی در فضاهای متعدد تجربه ضرورتاً با چنین زمانی یکسان نیست.

مسئله اینجاست که به‌رغم اینکه زمان‌بندی مهم‌ترین نهادهای دوران مدرن همان زمان پیش‌رونده است، اما بسیاری از تجربه‌هایی که در دل این آرایش نهادی صورت می‌گیرد، منطبق و تابعی از زمان مدرن نیستند. این مسئله ما را در برابر دو پرسش اساسی قرار می‌دهد. نخست اینکه چه نوع تجربه‌هایی از زمان‌مندی مدرن عدول می‌کنند؟ و دوم اینکه چنین امری چه پیامدهایی برای فهم ما از مدرنیته به‌دنبال دارد؟ بی‌تردید می‌توان فهرست گسترده‌ای از تجربه‌ها را نام برد که منطبق بر زمان پیشرفت نیستند: تجربه‌های دینی، تجربه استفاده از مواد مخدر، تجربه‌های عاطفی و... غالب این تجربه‌ها، تجربه‌هایی فردی و درونی هستند. در عین

۱. گیدنز این جدایی زمان و مکان را شرط اساسی پویایی فراوان مدرنیته می‌داند و سه دلیل برای این امر اقامه می‌کند: «نخست باید گفت که همین جدایی شرط وقوع فراگردهای ازجاکنندگی است. نهادهای ازجاکننده پهنه فاصله‌گیری زمانی-مکانی را بس گسترش می‌دهند و برای ایجاد چنین تأثیری به هم‌ترازی در زمان و مکان متکی‌اند... دوم این جدایی زمان و مکان برای ویژگی متمایز زندگی اجتماعی مدرن یعنی سازمان عقلانی، مکانیسم‌های تحرک را فراهم می‌سازد... سازمان‌های مدرن می‌توانند موقعیت محلی و جهانی را به چنان شیوه‌ای مرتبط سازند که در جوامع سنتی تر تصورناپذیر بود و بدین‌سان بر زندگی میلیون‌ها انسان پیوسته تأثیر بگذارند... سوم اینکه تاریخیت بنیادی ملازم با مدرنیته به شیوهایی از جاگرفتن در زمان و مکان بستگی دارد که برای تمدن‌های پیشین دسترس‌ناپذیر بود. تاریخ به‌منزله تخصیص منظم گذشته برای شکل بخشیدن به آینده نخستین محرک عمده‌اش را با پیدایش اولیه دولت‌های ارضی پیدا کرد اما توسعه نهادهای مدرن محرک اساساً نوبنی به آن بخشید» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۶-۲۵).





حال، می‌توان حتی اندرکنش‌هایی را تصور کرد که زمان‌مندی مدرن در آنها پیوسته به چالش کشیده می‌شود، از آن عدول می‌شود یا به تعلیق در می‌آید. یکی از این اندرکنش‌ها، موقعیتی است که تحقیق حاضر به آن می‌پردازد.

در تحقیق پیش‌رو به نوعی از اندرکنش می‌پردازیم که مبتنی بر «حل مسئله»^۱ است. چنانکه خواهیم دید در این نوع اندرکنش یکی از طرف‌های درگیر طی فرایند گفتگو پیوسته فهم زمانی پیش‌رونده از زمان را معلق می‌سازد و از بیانی استفاده می‌کند که متعلق به یک فهم زمانی کاملاً متفاوت (زمان چرخنده) است. پیامد این کار برای اندرکنش مورد بحث ما این است که بیان‌های مرتبط با زمان چرخنده فرصتی برای توجیه و حل یک مسئله در اختیار فرد قرار می‌دهد. از این امر می‌توان نتیجه گرفت که هرآینه اگر فهم زمانی پیش‌رونده خود به یک مسئله تبدیل شود، دیگر فهم‌های زمانی فعال می‌شوند و فعلیت می‌یابند. حال پرسش اینجاست که این فهم‌های زمانی متفاوت از فهم زمانی پیش‌رونده، از کجا می‌آیند؟

چنانکه گفتیم در دنیای مدرن «هژمونی» اصلی با فهم پیش‌رونده از زمان است. اما زمان‌مندی‌های دیگر نیز گاه در دنیای مدرن احضار می‌شوند. بسیاری از آیین‌ها و باورهای دینی مبتنی بر فهمی دیگرگونه از زمان هستند. نهاد دین خود از جمله نهادهایی است که بسیار سهل به فهم پیش‌رونده از زمان تن در می‌دهد. از دیگر سوی، بسیاری از فهم‌های متفاوت از زمان وجود دارد که جنبه فرهنگی دارند، یعنی در جوامع و فرهنگ‌های پیشامدرن وجود داشته‌اند و اکنون گاه در موقعیت‌های خاص، می‌توانند احضار شوند.

برای نمونه شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد دست‌کم یکی از زمان‌های غالب در ایران پیشامدرن زمان چرخشی^۲ بود. زمان چرخشی در بطن بسیاری از نهادها و باورها (البته نه همه آنها) قرار داشت. زمان چرخشی برخلاف زمان مدرن غربی، «پیش‌رونده» نیست. چنین زمانی به هیچ وجه به معنای غربی آن کمیت‌پذیر، سنجش‌پذیر و قابل پیش‌بینی نیست بلکه کیفیتی است که لحظات متفاوت آن چندان از یکدیگر تفکیک نمی‌شود و خصلتی چرخشی دارد. در این معنا، لحظه حال در یک چرخه زمانی قابل تکرار و بازتولید است.^۳

1. Problem-solving

2. circular time

۳. برای مثال علت چرخش دولت از پادشاهی به پادشاه دیگر، رواج فتنه و فساد و جور و ستم بود. در ناگزیر بودن این دگرگونی و انقلاب زمان محمداکظم مروی، نویسنده عالم‌آرای نادری می‌نویسد: «القصة روزگاری است پر انقلاب تا بوده چنین بوده، چون به اراده قل‌الله مالک الملک مقدر گردیده که سلسله جلیله صفویه بر طرف و سلسله نادری متصرف

محمد توکلی طرقي در پژوهشی تاریخی، نشان می‌دهد که چگونه در یک دوره تاریخی در تاریخ‌نگاری ایران، فهم جدیدی از زمان جایگزین فهم چرخنده از زمان می‌شود. او در تحقیق خود به خوبی نشان داده که چگونه فهم زمانی^۱ می‌تواند به تدریج دست‌خوش دگرگونی شود. دگرگونی چنین فهمی به خودی‌خود معنای جهان را برای سوره‌ها تغییر می‌دهد. وی با اشاره به تاریخ‌هایی که براساس زمان چرخنده نوشته شده‌اند، این دگرگونی را چنین توضیح می‌دهد: فراز و فرود پادشاهان همچون آغاز و انجام روز، قانونمند و اجتناب‌ناپذیر بود. در این برداشت گذشت زمان از آفتاب دولت تا مغرب فنا و از تیره‌روزی تا پیروزی زمانی چرخنده است. در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی عوامل و روابطی نو که زمینه‌ساز تاریخ‌نگاری مدرن بود، در متون تاریخی فارسی پدیدار گشت. در این نوشته‌ها زمان و مکان به هم پیوست و شیوه نقل وقایع بافتی نو یافت. در روایت تاریخ، زمان بالنده جایگزین زمان چرخنده و تصور خطی از زمان جانشین شیوه نگرش دهری شد. وقایع‌نگاری، یعنی نقل وقایع اتفاقیه در گذشت تدریجی زمان، متروک شد و تاریخ‌نگاری، یعنی نقل پیوسته‌ای با آغاز و انجام عبرت‌آموز، رواج یافت. این شگرد در گذشته بیانگر منزلت نوی ایران در بافت روایی تاریخ بود. (توکلی طرقي، ۱۳۸۰: ۳۷)

زمان چرخنده ابداً در جامعه مدرن دست‌بالا را ندارد. تمامی نهادهای مدرن براساس زمان پیش‌رونده ساخت یافته و کار می‌کنند. اما گاه در تجربه‌های ما و در اندرکنش‌های مبتنی بر حل مسئله، شکل‌هایی از این زمان‌مندی‌ها احضار می‌شوند. حتی می‌توان گفت گاه ما با نوعی «دادوستد شناختی»^۲ مواجه می‌شویم؛ یعنی «امکان‌هایی برای سازش بین الگوهای آگاهی» زمانی متفاوت (برگر و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۵۵). در اینجا، عملاً با نوعی آگاهی پاره‌پاره مواجهیم

گردد. به این تقریب چنین حادثات و وقایع غیرمتعارف به وقوع می‌انجامد که عموم عوام‌الناس همگی رنجیده‌خاطر و مشوش ذخایر گردیده، ترک خدمت‌خاندان مرتضوی علامت نموده، دست‌توسل به دامن جمعی شیاطین خصلتان زده، ترک دین و مذهب و آیین و اخلاص حقوق خود نموده آواره دبار عدم می‌گردد (مروی، ۱۳۶۹: ۲۵۰). در این گزارش فروپاشی سلطنت صفویان همچون سرنگونی دیگر دودمان‌ها نه پیامد فرایندهای اجتماعی بلکه نتیجه اراده الهی شمرده شده است. او در شرح چگونگی پایان حکومت صفویان و آغاز افشاریان می‌نویسد: «از ایام آدم صفی تا این دم، تا بوده کار این چرخ برین بدین نحو بوده که هر دم به کام یکی و هر روز به نام کسی برقرار و مستدام بوده، هر آفتاب دولتی عن‌قریب سر به گریبان مغرب فنا خواهد کشید و هر شام تیره‌روزی در اندک زمانی به صبح پیروزی مبدل خواهد شد. نه از آن خرم باید بود نه از آن درهم، نه از آن شکفته باید و نه از آن آشفته» (همان: ۲۶-۲۵).

1. Temporal understanding/ sense
2. cognitive bargain





که در ساحت‌های گوناگون آن درک‌های متفاوتی از زمان وجود دارد. این درک‌ها هرچه هم متعارض باشند، بازهم، به تعبیر گرامشی، امکان هم‌زیستی با یکدیگر را دارند (هاگکیس^۱، ۲۰۰۱: ۶۴). کنشگری که حامل آگاهی‌های زمانی متفاوتی است، مسائل و شیوه‌های حل مسئله متفاوتی نیز دارد.

اتومبیل نیز به‌عنوان یکی از نمونه‌های فن‌آوری مدرن، حامل مفهومی از زمان مدرن است که چنانکه پیش‌تر گفتیم، همان زمان خطی و پیش‌رونده است. کنشگر مادامی که در حال راندن اتومبیل است، بر اساس الزامات این نوع زمان رفتار می‌کند. برای مثال، مفهوم سرعت اتومبیل، یا فاصله یک اتومبیل با اتومبیل دیگر، تنها در چارچوب چنین زمانی ادراک‌پذیر است. حال تصور کنید، پلیس فردی را به‌خاطر سرعت غیرمجاز متوقف می‌کند و از او می‌خواهد دلیل سرعت زیاد خود را توضیح دهد. راننده عملاً در مخمصه‌ای گرفتار می‌شود که دیگر نمی‌تواند با ارجاع به بیان‌های برآمده از فهم زمانی پیش‌رونده کار خود را توجیه و مسئله خود را حل کند. در پرتو این مثال می‌توان پرسش تحقق حاضر را این‌گونه صورت‌بندی کرد: نسبت موقعیت یک کنشگر و درک زمانی او چه می‌تواند باشد؟ آیا کنشگر در همه موقعیت‌ها یک درک زمانی واحد دارد یا اینکه بنا به موقعیتی که در آن قرار دارد، یا جایگاهی که در سلسله‌مراتب یک موقعیت دارد، درک زمانی وی نیز دست‌خوش تغییر می‌شود؟

اهداف تحقیق

در تحقیق پیش‌رو به نسبت درک زمانی و شیوه حل مسئله در یک اندرکنش اجتماعی می‌پردازیم. می‌خواهیم نشان دهیم که چگونه حل مسئله در یک اندرکنش اجتماعی می‌تواند متضمن صورت‌بندی، بیان و داد و ستد شناختی درک‌های متفاوت زمانی باشد. هدف دیگر پژوهش آن است که نشان دهد چگونه یک اندرکنش خود می‌تواند استقلال نهادی داشته باشد. به دیگر سخن، هدف آن است که ببینیم یک اندرکنش اجتماعی به نهادهایی زمینه‌ای آن تقلیل‌پذیر نیست، زیرا ویژگی‌هایی یکتا و یگانه می‌توان در آن سراغ گرفت که در هیچ‌یک از نهادهای کلان‌تر دیده نمی‌شود.

بدین منظور، یک اندرکنش اجتماعی را موضوع مطالعه قرار داده‌ایم. موضوع اصلی در این نوشته، مواجهه یک پلیس راهنمایی و رانندگی و یک راننده متخلف است. در اینجا بیش از

هر چیز به گفتگوی میان راننده و پلیس توجه می‌کنیم. خواهیم دید که راننده برای حل مسئله خود (یعنی پاسخ‌گویی به پلیس) بیان‌ها و توجیهاتی تولید می‌کند که برآمده از یک درک زمانی مغایر با زمان قانون، جاده و اتومبیل است. برای این کار، با استفاده از رویکرد مردم‌روشناسی و تکنیک تحلیل گفتگو، هجده برنامه «کنترل نامحسوس» - از ۶ تیر تا ۱۵ مرداد ۱۳۹۲ - را رصد کرده‌ایم. در خلال این برنامه‌ها بر شیوه حل مسئله راننده متخلف تمرکز کرده‌ایم، اینکه چگونه راننده‌ها، در مقام پاسخ، بیان‌هایی تولید می‌کنند که منطبق بر زمان اتومبیل نیست؛ و چگونه یک داد و ستد شناختی بین دو فهم زمانی متفاوت اتفاق می‌افتد. فرضیه ما این است که موقعیت کنشگر در یک اندرکنش در درک زمانی او تأثیرگذار است.

پیشینه پژوهش

کورت لوچر^۱ (۱۹۷۴) در مقاله‌ای تحت عنوان «زمان: بعدی که در نظریه و پژوهش اجتماعی بسیار نادیده گرفته شده» به روشنی نشان داده که جامعه‌شناسان چندان علاقه‌ای به پرداختن به زمان نداشته‌اند. گرچه زمان بسیاری از اظهارنظر لوچر می‌گذرد اما هنوز هم تا اندازه‌ای می‌توان این گفته را صادق دانست. هنوز هم زمان به‌مثابه یک مسئله محوری تبدیل به موضوع پژوهش و نظریه اجتماعی نشده، گرچه از زمان لوچر به این سوی، رشد چشمگیری در پژوهش درباره زمان اجتماعی صورت گرفته است. البته برای مشاهده این رشد باید کمی به آن‌سوتر از جامعه‌شناسی بنگریم و به دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی (مانند قوم‌شناسی، انسان‌شناسی فرهنگی، روان‌شناسی و تاریخ) توجه کنیم.

بخشی از این احساس در حاشیه بودن مطالعات زمان در علوم اجتماعی به «مبنای نظری حداقلی مطالعات موجود» بازمی‌گردد. در این معنا، مفهوم زمان غالباً مبتنی بر درکی عوامانه از آن و «عمدتاً به صورت پیش‌علمی» به کار گرفته می‌شود (برگمن^۲، ۱۹۹۲: ۸۲). اما در چند دهه اخیر مطالعات زمان اجتماعی شکل دقیق‌تر و بهتری به خود گرفته است. شاید پیشگام این امر را بتوان نیکولاس لومان^۳ دانست؛ هرچند کسانی چون نوبرت الیاس^۴ و پیتر برگر^۵ را نیز نباید فراموش کرد.

1. Lüscher
2. Bergmann
3. Niklas Luhmann
4. Norbert Elias
5. Peter Berger





در سال‌های اخیر پژوهش‌های بسیاری در جامعه‌شناسی آگاهی و فهم ما از زمان صورت پذیرفته است. یکی از مهم‌ترین اشخاصی که در این زمینه فعال است، اویاتار زروباول^۱ است که چندین اثر در این حوزه منتشر کرده است. زروباول از سویی به‌عنوان شاگرد گافمن، با سنت مردم‌روشناسی آشنا بود و هم به زمان‌مندی زندگی روزمره علاقه‌مند. او دو کتاب بسیار مهم در این حوزه دارد؛ *الگوهای زمان در زندگی بیمارستانی* (۱۹۷۹) و *ریتم‌های نهان، برنامه‌ها و جداول در زندگی روزمره* (۱۹۸۱). زروباول در این کتاب‌ها نشان می‌دهد که چگونه زمان‌های اجتماعی گوناگون در پیکره واحدی به نام «جامعه» حضور دارند. افزون بر این، وی مسئله زمان را به آرایش نهادی جامعه نیز مرتبط ساخت.

این دو مقاله‌ای مشترک با عنوان «زمان اجتماعی: تحلیلی روش‌شناختی و کارکردی» نوشته و می‌کوشند مفهوم زمان را از مقوله‌ای فیزیکی به مقوله‌ای اجتماعی بدل کنند. تلاش برای «عملیاتی کردن» مفهوم زمان در بسترهای اقتصادی، روانی و اجتماعی هدف روش‌شناختی اصلی این مقاله است. در حقیقت، سوروکین و مرتن می‌کوشند برنامه‌ای روش‌شناختی (با نمونه‌هایی از زندگی روزمره) برای مطالعه مفاهیم گوناگون زمان در جامعه به‌دست دهند. تلاش این دو محقق از این حیث جالب توجه است که معطوف به پیوند دادن زمان با یک نظریه اجتماعی عمومی است (سوروکین و مرتن، ۱۹۳۷: ۶۱۸-۶۱۷).

نمونه‌هایی که در بالا برشمردیم، بیش‌تر از مقوله مطالعات بنیادین درباره زمان بودند. به این فهرست می‌توان نمونه‌های دیگری نیز افزود. در حال حاضر مجموعه گسترده‌ای از مطالعات انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی درباره درک‌های مختلف زمانی وجود دارد که در ادامه به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم.

یک نمونه اخیر از این پژوهش‌ها، پژوهشی است تحت عنوان «تعریف اجتماعی زمان برای دانشجویان» (۲۰۱۲) که گروهی از محققان انجام داده‌اند. این پژوهشگران استدلال می‌کنند که در دنیای امروز دانشگاه‌های غربی به‌شدت شبکه‌ای، اطلاعات‌محور و تجاری شده‌اند و معمولاً می‌کوشند همه چیز را براساس ساعت رسمی سامان دهند، در حالی که در فرایند زندگی اجتماعی دانشجویان در این دانشگاه درک‌ها و برداشت‌های متفاوتی از زمان پدید آمده است. این پژوهشگران با کار میدانی در یکی از دانشگاه‌های کشور، در نهایت به یک گونه‌شناسی برای

1. Eviatar Zerubavel

درک‌های مختلف زمانی رسیده‌اند. براساس این گونه‌شناسی، شش درک متفاوت از زمان در حیات اجتماعی دانشجویان این دانشگاه دخیل است: زمان برنامه‌ریزی شده، زمان فشرده، زمان بی‌زمان، زمان بی‌پایان، زمان تلف شده و زمان به‌مثابه هدف. آنها نشان می‌دهند که چگونه این شش گونه زمان در موقعیت‌ها و ساختارهای اجتماعی درج شده‌اند (لیو^۱ و همکاران، ۲۰۱۲).

نمونه دیگری از این نوع پژوهش‌ها از آن‌جان امبیتی^۲، فیلسوف آفریقایی است. او در بخشی از کتاب، خودآگاهی زمانی آفریقایی را با آگاهی زمانی مدرن می‌سنجد. به باور وی، آگاهی زمانی آفریقایی فاقد مقوله آینده است؛ برخلاف زمان مدرن که حول محور گذشته، حال و آینده تقطیع می‌شود، زمان سنتی آفریقایی پدیده‌ای دو بعدی است «با گذشته‌ای طولانی، یک حال، و درواقع بدون هرگونه آینده‌ای». زمان مدرن برای فکر آفریقایی بیگانه است، «در این تفکر آینده به این دلیل در عمل غایب است که وقایع نهفته در آن به‌وقوع نمی‌پیوندند»، تنها اگر وقوع اتفاقات زمان آینده با ضرب‌آهنگ طبیعت مطابق باشند، حداکثر تنها «زمانی بالقوه» را تشکیل می‌دهند. زمان آفریقایی بیش‌تر به عقب می‌رود تا به جلو و «مردم نه بر مبنای امور آینده بلکه براساس آنچه واقع شده است، تصمیم‌گیری قطعی می‌کنند» (امبیتی، ۱۹۶۹: ۲۱).

آثاری از این دست بسیار است. در اینجا تنها مجال اشاره به چند نمونه از آنها را داشتیم. اما شاید بد نباشد نشریه^۳ «زمان و جامعه»^۳ را نیز به‌عنوان مهم‌ترین مجله علمی این حوزه جزء پیشینه پژوهشی بیاوریم. این نشریه کمک بسیاری به پژوهش‌های حوزه زمان و زمان‌مندی کرده است. تقریباً همواره گزارشی از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که درباره زمان انجام می‌شود، در این نشریه یافت می‌شود.

روش‌شناسی

در این پژوهش از رویکرد مردم‌روش‌شناسی^۴ استفاده کرده‌ایم. مردم‌روش‌شناسی عبارت است از مجموعه‌ای از دانش مبتنی بر عقل سلیم و یک رشته رویه‌ها و ملاحظاتی که اعضای عادی جامعه به وسیله آنها شرایط را که در آن قرار گرفته‌اند درک می‌کنند، راهشان را در این شرایط

1. Liao
2. John Mbiti
3. Time & Society
4. ethnomethodology





پیدا می‌کنند و دست به عملی می‌زنند (ریترز، ۱۳۷۴: ۳۶۵). این رویکرد برآمده از جامعه‌شناسی امریکا است، گرچه به معنای مرسوم جامعه‌شناختی نیست.^۱ مردم‌روشناسی رویکردی نسبتاً نوظهور در جامعه‌شناسی است. هرولد گارفینکل^۲ این رویکرد را در اوائل دهه شصت میلادی پایه‌گذاری کرده و ایده‌های اصلی آن را در کتاب *درس‌هایی درباره مردم‌روشناسی*^۳ (۱۹۶۷) معرفی و به‌کار گرفته است. به بیان ساده، مردم‌روشناسی مطالعه روش‌هایی است که مردم به‌واسطه آنها جهان اجتماعی را فهم‌پذیر می‌کنند. در مردم‌روشناسی جامعه چیزی نیست جز «دستاوردهای عملی و پیوسته جاری افراد معقول» (همان: ۳۶۲).

تفاوت اصلی این دیدگاه با دیگر نظریات جامعه‌شناختی در یک دقت نظر مهم نهفته است. کارکردگرایان، مارکسیست‌ها و طرفداران نظریه کنش متقابل، گرچه تفاوت‌های روشنی با یکدیگر دارند اما جملگی فرض می‌گیرند که جهان اجتماعی جهانی منظم است و این نظم بر الگوهای رفتار و کنش متقابل استوار است. همه این نظریات الگوهای اجتماعی را در اجتماعات گوناگون نظام‌مندتر و منظم‌تر از آن می‌دانند که دچار صدفه و آشوب شوند. البته هرکدام از این مکاتب این نظم اجتماعی را با شیوه‌ای خاص خود توضیح می‌دهند. کارکردگرایان این نظم را نتیجه توافق جمعی بر ارزش‌هایی می‌دانند که در عمل ضامن هم‌نوازی رفتار افراد با هنجارهایی است که در میان عموم مردم پذیرفته شده است. مارکسیست‌ها این نظم را نتیجه تبعیت یک طبقه از ساخت دیگر طبقات می‌بینند، البته این نظم همواره به‌خاطر انقلاب‌های اجتماعی آماده تغییر و در معرض خطر است اما به‌هر ترتیب، وجود دارد (هریتیچ، ۱۹۹۹: ۳۳). نزد مردم‌روشناسان، اما، جامعه «دست‌آورد هماهنگ اعضای اجتماع»، و مدام در حال خلق شدن است (ریترز، ۱۳۷۴: ۳۶۶).

نظریه‌های مبتنی بر اندرکنش نمادین با نظریه‌های جامعه‌شناسی کلان از این نظر متفاوتند که سیمای کلی نظام اجتماعی را نامنظم‌تر می‌بینند اما دید آنها به جهان اجتماعی نیز بیشتر مؤید نظم اجتماعی است، با این تفاوت که نظم را چیزی می‌پندارند که هرروز در درون کنش‌هایی که اشکال و موقعیت‌های متفاوتی دارند خلق و بازآفرینی می‌شود. به اعتقاد آنان همین نظم

۱. گراهام باتن (Button) مردم‌روشناسی را «بازهویت‌یابی بنیادین علوم انسانی» می‌خواند (باتن، ۱۹۹۱: ۱)، چراکه این رویکرد به‌طور ریشه‌ای درک متعارف از علوم اجتماعی و انسانی را بحرانی می‌سازد.

2. Harold Garfinkel

3. Studies in Ethnomethodology

4. Heritage

حاصل از جریان تعریف، تأویل و مذاکره است که تعامل اجتماعی را شکل می‌دهد، گرچه در این مکتب نیز مانند مارکسیسم و کارکردگرایی، نظم اجتماعی به‌عنوان سیمایی عینی از زندگی و تعاملات اجتماعی ضروری دانسته می‌شود.

در مقابل این نظرات، مردم‌روشناسی با این فرض آغاز می‌کند که نظم اجتماعی چیزی بیش از یک تصور نیست. از منظر این رویکرد، زندگی اجتماعی فقط در ظاهر منظم است اما در واقع استعداد آشوب را دارد. برای مردم‌روشناسی نظم اجتماعی چیزی نیست جز توده‌ای از برخوردهای فردی هر بازیگر اجتماعی با افراد دیگر که به‌صورت سلسله‌ای از ادراکات و تجربیات وارد ذهن می‌شوند و فرد ناچار است آنها را در یک الگوی متصلب سامان‌دهی کند؛ تا ذره‌ذره در ذهن او ساختمان منظمی به خود بگیرند.

به نظر گارفینکل روشی که افراد جهان اجتماعی را به نظم درمی‌آورند یا آن را برای خود قابل فهم می‌کنند جریانی روان‌شناختی است که او آن را «روش اسنادی»^۱ می‌نامد. مرحله اول این روش انتخاب دسته‌ای از واقعیت‌های ملموس در یک موقعیت اجتماعی است که با الگوهای موجود در ذهن همخوانی داشته باشند. مرحله بعدی، فهم‌پذیر کردن این واقعیت‌ها برحسب معنایی است که آنها در این الگو می‌یابند. در واقع، به‌محض اینکه یک الگو در ذهن شکل گرفت به‌عنوان یک چارچوب تأویلی در برابر واقعیت‌های دیگری که در همان وضعیت رخ می‌دهند، از آن استفاده می‌شود (گارفینکل، ۱۹۶۷: ۷۸-۷۷).

یکی از اشکال بسیار مهم روش اسنادی که گارفینکل به آن توجه خاصی نشان می‌دهد «شاخص‌مندی»^۲ است. این واژه در بیانی ساده عبارت است از اینکه مردم هر اظهارنظر، نشانه یا عمل خاص را از طریق ارجاع دادن آن به زمینه‌ای که در آن رخ داده، برای خود قابل فهم می‌کنند؛ در این فرایند آنان اتفاق را با توجه به وجود شرایط محیطی مخصوص در شاخص‌های خود جا می‌دهند (هریتیچ، ۱۹۹۹: ۹۶). گارفینکل می‌گوید: همه ما همواره در حال استفاده از روش اسنادی در زندگی روزمره خود هستیم تا جهانی «بدیهی»^۳ خلق کنیم که حس کنیم آن را «می‌شناسیم» و می‌توانیم در آن «راحت»^۴ باشیم. نظم اجتماعی چیزی جز این

1. the documentary method
2. indexicality
3. taken-for-granted
4. at home





نیست که ما جهان اجتماعی پیرامون خویش را از طریق دسته‌ای از الگوها به نظم درمی‌آوریم؛ الگوهایی که خود ما آنها را ساخته‌ایم تا بتوانیم گوناگونی وضعیت‌هایی که هر روز با آنها مواجه می‌شویم را درک و تحمل کنیم (همان: ۵۲). کوتاه سخن اینکه، در مردم‌روشن‌شناسی تنها چیزی که ارزش مطالعه کردن دارد واقعیت آن دسته از روش‌های ارتباط اجتماعی است که همه مردم آنها را درک کرده و به کار می‌برند.

اروین گافمن^۱، دیگر جامعه‌شناس امریکایی، مردم‌روشن‌شناسی را بسط داد و آن را برای فهم زندگی روزمره به کار گرفت. در نگاه گافمن، اندرکنش اجتماعی متضمن یک «نظم نهادی» معینی است که می‌توان آن را همچون دیگر نهادها (نظیر خانواده، آموزش، دین) توضیح داد. بنا به استدلال وی، این نظم نهادی شامل مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف است که با هویت شخصی و نهاد‌های اجتماعی کلان‌تر پیوند دارند. افزون بر این، نظم نهادی اندرکنش یک دلالت اجتماعی خاص دارد. این نظم نهادی نشانگر عملکرد همه دیگر نهادها در جامعه است. به دیگر سخن، همه نهاد‌های دخیل در جامعه در یک اندرکنش عملیاتی می‌شوند (استونر، ۱۳۷۹: ۲۴۸).

تحلیل گفتگو^۲ یکی از مهم‌ترین تکنیک‌هایی است که برای فهم «نظم نهادی اندرکنش» استفاده می‌شود. تحلیل گران گفتگو ایده «نظم نهادی اندرکنش» را دنبال کردند. آنها کردارهایی را مطالعه می‌کنند که نهاد اندرکنش را برمی‌سازند. در تحلیل گفتگو این کردارها مقوم کنش و اندرکنش‌اند، معنایابی دوسویه یک موقعیت را تسهیل می‌کنند و واقعیت اجتماعی را برمی‌سازند. این کردارها خاص و دلالت‌مند هستند، چراکه برای جامعه‌پذیری انسان بنیادی‌اند (شکلوف^۳، ۱۹۹۲).

در تحلیل گفتگو «نظم نهادی در اندرکنش‌ها» دو معنای متفاوت به خود می‌گیرد: (۱) چگونه اندرکنش خود به مثابه یک نهاد سامان می‌یابد. در این معنا، زمینه گفتگو، زبان بدن، تصحیح گفتگو به وسیله افراد دخیل در آن، سازمان‌دهی محیط گفتگو، خنده‌ها، تماس‌های چشمی و... کانون توجه هستند. (۲) در معنای دوم، تحلیل گفتگو نشان می‌دهد که چگونه زمینه گفتگو با دیگر نهادها نسبت برقرار می‌کند، چگونه دیگر نهادها بیانی الگومند در زمینه گفتگو می‌یابند. به دیگر سخن، چگونه زمینه گفتگو، بیان‌ها و گزاره‌هایی را از دیگر نهادها در آن زمینه احضار کرده

1. Ervin Goffman

2. Conversation Analysis (CA)

3. Schegloff

و آنها را در جهت هدف آن گفتگو به کار می‌گیرد (هریتیج و استیورس^۱، ۲۰۱۳: ۶۶۳-۶۶۱). در پژوهش حاضر تحلیل گفتگو را به معنای دوم به کار می‌گیریم، زیرا می‌خواهیم بدانیم چگونه شرایط گفتگو سبب می‌شود بیان متفاوتی از زمان صورت‌بندی شود و چگونه این بیان برای هر دو طرف گفتگو معنادار است.

چارچوب نظری

چارچوب نظری پژوهش حاضر پیوند نزدیکی با روش‌شناسی آن دارد. به‌طور کلی، رویکرد مردم‌روش‌شناسی و تحلیل گفتگو برآمده از چارچوب نظری پدیدارشناسی است. برای بیان چارچوب و مفاهیم نظری این پژوهش بهتر است آن را براساس برنهاده اصلی پژوهش سامان دهیم. بر این اساس، ابتدا خواهیم گفت که فهم ما از زمان برگرفته از چه چارچوب نظری‌ای است، سپس مفاهیم اصلی این پژوهش را توضیح می‌دهیم.

فهم نظری حاکم بر این پژوهش از زمان برگرفته از سنت هرمنوتیکی پدیدارشناختی و به‌طور خاص دیدگاه پل ریکور است. ریکور^۲ در جلد سوم *زمان و روایت* (۱۹۸۸) برداشت خود از زمان را به‌خوبی شرح می‌دهد. او در این اثر به‌جد از روایت دفاع می‌کند. دفاع از روایت به‌خاطر ظرفیت آن در بازنمایی تجربه آدمی از زمان است. به باور ریکور، ما زمان را به دو شیوه متفاوت تجربه می‌کنیم. گاه‌زمان را به‌منزله توالی خطی تجربه می‌کنیم؛ گذشت ساعت‌ها و روزها و حرکت زندگی خود از تولد تا مرگ را تجربه می‌کنیم. ریکور این زمان را زمان کیهانی می‌خواند و آن را با استعاره «رودخانه» زمان بیان می‌کند. زمان دیگر، زمان پدیدارشناختی است، یعنی زمانی که از منظر گذشته، حال و آینده تجربه می‌شود. ما در مقام موجوداتی خودآگاه، نه تنها زمان را به‌مثابه یک توالی خطی تجربه می‌کنیم، بلکه توالی زمان را از منظر آنچه بود، آنچه هست و آنچه خواهد بود دوباره نظم می‌دهیم. به دیگر سخن، گذشته، حال و آینده در تجربه ما از زمان می‌تواند نظم‌ها و صورت‌بندی‌های متفاوتی بیابند. گذشته می‌تواند در لحظه‌ای در آینده دوباره بازگردد، آینده می‌تواند در گذشته مندرج باشد، یا گذشته می‌تواند به‌طور کل به‌نفع حال نادیده گرفته شود. در زمان پدیدارشناختی می‌توان بی‌شمار صورت‌بندی متفاوت برای گذشته، حال و آینده متصور بود.

1. Stivers
2. Ricoeur





درواقع، مفهوم ریکوری «زمان انسانی» بیانگر تجربه‌ای بسیار پیچیده است که در آن زمان پدیدارشناختی و زمان کیهان‌شناختی در هم می‌آمیزند. برای مثال، ما معنای «دیروز» یا «امروز» را با ارجاع به توالی خطی زمان کیهان‌شناختی، به قالب زمان پدیدارشناختی درمی‌آوریم. در گفتن اینکه «امروز تولد من است» توأمان هر دو زمان احضار می‌شوند؛ مفهوم پدیدارشناختی «تولد» زمان کیهان‌شناختی را به یک تجربه انسانی پیوند می‌زند. ریکور گنجانده‌شدن زمان پدیدارشناختی در زمان کیهان‌شناختی را «اندراج»^۱ می‌خواند (ریکور، ۱۹۸۸: ۱۰۹).

نزد ریکور، روایت تنها جایی است که زمان پدیدارشناختی می‌تواند صور گوناگونی به خود گیرد. در روایت زمان پدیدارشناختی با کنش انسانی گره می‌خورد و حتی به آن شکل می‌دهد. در زمان پدیدارشناختی عنصر «تجربه زمانی» بسیار برجسته است. در واقع پدیدارها (و همچنین صورت‌بندی‌ها)ی متفاوت از زمان برآمده از گونه‌گونی تجربه انسانی است. ارنست پوپل^۲ (۱۹۷۸) شاخص‌های مناسبی برای سنجش این تجربه‌ها به دست می‌دهد. در نگاه پوپل «تجارب آغازین زمان»، یا همان وجوه بنیادین تجربه ما از زمان، شاخص‌های معینی دارد. مهم‌ترین این شاخص‌ها عبارتند از: دیمومت،^۳ ناهمزمانی،^۴ ترتیب،^۵ گذشته و حال، تغییر یا گذر زمان. در نگاه نخست، ممکن است چنین بنماید که تجربه ناهمزمانی همان تجربه نظم یا ترتیب زمان است، اما درواقع چنین نیست. برای مثال، فرض کنید رویداد الف و ب پشت‌سر هم روی دهند. اگر ما بپذیریم که این دو رویداد به ترتیب اول الف و بعد ب روی داده آن‌گاه از ترتیب زمانی سخن گفته‌ایم اما اگر تصور کنیم که این دو رویداد هر یک در چارچوب زمانی متفاوتی روی داده آن‌گاه آنها را ناهمزمان تصور کرده‌ایم. مثلاً پس از اینکه من از صندلی بلند شدم یک ستاره دنباله‌دار از نزدیکی زمین عبور کند. اگر تصور کنیم که عبور ستاره دنباله‌دار متعاقب بلندشدن من از صندلی روی داده آن‌گاه آنها را در یک ترتیب زمانی آورده‌ایم، اما اگر بپنداریم به‌رغم این تعاقب، عبور این ستاره نسبتی زمانی با بلندشدن من از صندلی ندارد آن‌گاه آنها را ناهمزمان درک کرده‌ایم (رک: هریش^۶ و شریک^۷، ۱۹۶۱).

1. inscription
2. Pöppel
3. duration
4. non-simultaneity
5. order
6. Hirsh
7. Sherrick

در توضیح دیمومت یا شوند نیز باید گفت: این شاخص اشاره به ادراک درونی زمان دارد. برای مثال، وقتی پدری پشت درب اتاق عمل منتظر به دنیا آمدن فرزند خود است از یک ادراک زمانی شتابنده برخوردار است، حسی که می‌خواهد بنا بر آن لحظه حال را مدام به سوی لحظه آینده پیش ببرد. پدر منتظر تولد فرزند و اطمینان از سلامت فرزند و مادر است، از این روی در تجربه خود اکنون را ذیل سایه آینده نزدیک قرار می‌دهد. در مقابل، پدری را در نظر بگیرید که فرزند خود را از دست داده است. این پدر از دیمومت دیگری برخوردار است. او می‌کوشد با احضار پیوسته خاطرات گذشته و یادآوری لحظاتی که با فرزندش داشت، اکنون را ملغی کند. دیمومت اشاره به همین ادراک ذهنی از زمان دارد.

حال اگر از این منظر به برنهاد اصلی پژوهش حاضر بنگریم، مفاهیم اصلی ما روشن تر می‌شود. فهم خطی پیش‌رونده و بالنده‌زمان، یک نوع زمان پدیدارشناختی یا تجربه زمانی است و فهم چرخنده از زمان شیوه‌ای دیگر. به‌طور کلی، تجربه در روایت‌های گوناگون ساخته می‌شود. هر یک از این روایت‌ها، براساس زمینه خود، مقوم زمان‌مندی معینی است. نزد ریکور، کنش هم شامل عمل است و هم روایت. کنش تا جایی که متضمن مداخله در روند امور است، همانا عمل است و تاجایی که متضمن بازآرایی حیات در هیأت زمان است، روایت است. چنین فهمی از روایت، همبستگی تام آن با زمان را نشان می‌دهد.

از منظر پژوهش کنونی این همبستگی را می‌توان چنین بازنوشت: راننده‌ای از قوانین راهنمایی و رانندگی تخلف می‌کند. این قوانین به روایت معینی تعلق دارند. در این روایت، زمان خطی، محاسبه‌پذیر و پیش‌رونده است. پلیس راننده خاطی را متوقف می‌کند. گفتگوی میان پلیس و راننده درباره علت تخلف آغاز می‌شود. در پی این گفتگو روایتی پدیدار می‌شود که در اثر آن، زمانی دیگر در دل گفتگو می‌خلد. راننده متخلف برای مقابله با مسئله‌ای که پلیس برای او ایجاد کرده، می‌کوشد روایت زمان چرخنده را احیا و احضار کند. در این معنا، زمان چرخنده، زمانی است که در آن آینده در گذشته مندرج است و اینکه راننده در حال از قوانین تخلف کند، ارتباطی به آنچه بناست پیش‌آید ندارد. در واقع، در فهم چرخنده از زمان، سوژه مسئولیتی در قبال آنچه رخ داده ندارد. در مقابل، در زمان پیش‌رونده، آینده کاملاً گشوده است، آینده تابعی از کنش فرد در لحظه حال است و سوژه می‌تواند در تغییر و تعیین آنچه در آینده رخ می‌دهد، دخیل باشد.



در ادامه خواهیم دید که چگونه در گفتگوی پلیس-راننده روایتی شکل می‌گیرد که در آن از یک سو، راننده می‌کوشد با بیان‌ها و گزاره‌های مختلف، فهم پیش‌رونده از زمان را معلق کند یا در صورت امکان، فهم چرخشی از زمان را حاکم گرداند. به بیان مردم‌روشناسی، کنشگر در زندگی روزمره با موقعیتی مواجه می‌شود که در آن نظم متعارف (در اینجا قانون) مسئله‌ای برای او پدید می‌آورد. کنشگر در این مقام می‌کوشد با بازی، تغییر و جرح و تعدیل این نظم، مسئله را (از حیث روان‌شناختی و اجتماعی) برای خود حل کند.

تحلیل داده‌ها

در این بخش تصاویر مشاهده‌شده از نمونه برنامه «کنترل نامحسوس» را بر اساس مفاهیم مردم‌روشناسی و با تکنیک تحلیل گفتگو، بررسی می‌کنیم. در این برنامه یک خودروی پلیس نامحسوس در یکی از خیابان‌ها یا جاده‌های کشور، اتومبیلی خلاف‌کار را تعقیب می‌کند و از لحظه‌های نقض قانون به وسیله راننده این اتومبیل، فیلم‌برداری می‌کند. سپس به اتومبیل دستور ایست می‌دهد، آنگاه در قالبی که شبیه مصاحبه/بازجویی است از راننده دلیل نقض قانون را پرس و جو می‌کند و آن را نیز در ادامه فیلم پخش می‌نماید و در نهایت افسر پلیس دستور اعمال قانون را صادر می‌کند. در نتیجه فیلم از دو بخش مرتبط با هم تشکیل شده است که از حیث روش مورد اتخاذ ما در این تحقیق بسیار حائز اهمیت است.

بخش نخست که در آن نمایش عینی نقض قانون پخش می‌شود. چون مقررات رانندگی بخشی از عرف^۱ موجود اندرکنش در جامعه است که عقلانیت عملی^۲ هنگام رانندگی را ممکن می‌سازد، برخورد هر کنشگر با موارد نقض آن به نوعی می‌تواند شعور متعارف را بحرانی سازد و آن را از این طریق نمایان کند. در بخش دوم این فیلم‌ها که شاهد گزارش راننده/کنشگر از دلیلش برای نقض قانون هستیم، شیوه حل مسئله نیز به وسیله کنشگر شناخته می‌شود. از این روی ما با تحلیل بخش دوم این فیلم (یعنی شیوه گزارش راننده از نقض قانون) و مقایسه آن با همان نقض عملی قواعد به وسیله راننده، می‌خواهیم ببینیم روایتی که راننده از تخلف خود به دست می‌دهد چه ارتباطی با تجربه زمانی او دارد. به دیگر سخن، در این روایت چه درکی از زمان مندرج است و آیا این درک از زمان ارتباطی با شیوه حل مسئله و موقعیت راننده در نظم نهادی اندرکنش دارد یا خیر؟

1. convention

2. practical reason



فضای تجربه

اندرکنش مورد بحث در این فیلم‌ها، موقعیت مواجهه یک راننده متخلف با پلیس است. برای مثال، راننده‌ای با سرعت بالا در حال سبقت گرفتن است. در آن لحظه راننده تصویری از حضور پلیس در موقعیت ندارد. پس از انجام تخلف ناگهان صدای آژیر پلیس به صدا در می‌آید و پلیسی در بلندگو خواستار توقف خودرو می‌شود. راننده تازه در این لحظه متوجه حضور پلیس می‌شود. از همین لحظه، نوعی «اضطراب» بر این موقعیت حمل می‌شود؛ اضطراب مواجهه راننده متخلف با پلیس. پلیس در مقام مرجع اعمال اقتدار قانونی از اتومبیل پلیس پیاده می‌شود و به سراغ راننده می‌رود. اکنون موقعیت اندرکنش ما ویژگی‌های خاصی دارد. پلیس در مقام نماینده قانون، صاحب اقتدار و اختیاراتی است که او را در مقامی برتر در اندرکنش قرار می‌دهد. راننده مضطرب در سلسله‌مراتب این اندرکنش باید بازخواست و جریمه شود. از این‌روی پلیس بسیار آرام و با اطمینان سخن می‌گوید در حالی که راننده با هیجان، اضطراب و گاه خواهش و التماس پاسخ می‌دهد.

بستر فضایی و زمانی اندرکنش نیز بسیار اهمیت دارد. پلیس به لحاظ اطلاعاتی اشراف بیشتری بر موقعیت دارد، چراکه قبل از اینکه راننده متوجه حضورش شود، راننده را دیده و موقعیت را در مقام یک ناظر رصد کرده است. همچنین، پلیس می‌تواند با تماس با مرکز، اطلاعات راننده و اتومبیل، میزان خلافی اتومبیل، مشخصات صاحب خودرو و... را استعلام کند. افزون بر این، پلیس ابزاری در دست دارد که هر لحظه که بخواهد بتواند بر اطلاعات خویش بیفزاید: مثلاً تست مصرف مواد. موقعیت اندرکنش نیز عموماً در کنار یک جاده یا خیابان است، جایی که راننده از هیچ‌یک از مزیت‌های نسبی احتمالی خود نمی‌تواند بهره‌برد. معمولاً دو تا سه نفر پلیس در صحنه حاضر هستند. این امر بر اضطراب راننده و اقتدار پلیس می‌افزاید.

اندرکنش راننده با پلیس در این صحنه یک نظم نهادی معین دارد. این نظم نهادی فضای تجربه خاص برای راننده می‌سازد. فضای تجربه راننده متخلف را می‌توان با این ویژگی‌های برجسته کرد: اضطراب، داشتن نقش متهم در سلسله‌مراتب، تحمیل سلطه روایی گفتمان قانون بر راننده، ترس از اعمال قانون (جریمه، انتقال اتومبیل به پارکینگ، ضبط گواهی‌نامه، و در مواردی مانند مصرف مواد یا الکل در حین رانندگی، زندان)، نداشتن زمینه لازم در گفتار قانون برای توجیه تخلف و...





موقعیت بالا در واقع فضای تجربه راننده متخلف را رقم می‌زند. در چنین موقعیتی راننده دچار مسئله شده است و می‌بایست راه‌کاری برای «حل مسئله» بیابد. یافتن این راهکار متضمن ادراک دیگرگونه زمان است. سخن بر سر این نیست که راننده آگاهانه برای فریب پلیس از یک چارچوب زمانی متفاوتی استفاده می‌کند، بلکه مراد آن است که راننده متخلف برای پاسخ در برابر پرسش «چرا خلاف کردی؟» در این فضای تجربه امکانی جز ساختن روایت بر مبنای یک چارچوب زمانی دیگر ندارد. به نظر می‌رسد یگانه امکان راننده، احضار و استفاده از بیان‌هایی است که ارتباط مستقیم با موقعیت اندرکنش ندارند.

راننده به هیچ وجه از بیان‌های مربوط به موقعیت استفاده نمی‌کند. در هیچ‌یک از فیلم‌ها مشاهده نشده که راننده از بیان قانون استفاده کند. گزاره‌های قانونی، گزاره‌های مربوط به این موقعیت هستند و راننده به سبب جایگاهش می‌داند که استفاده از این گزاره‌ها کمکی به او نمی‌کند. راننده در سلسله‌مراتب این موقعیت نقشی فرودست دارد و از منظر بیان قانونی پیشاپیش باخته است؛ راننده در بیان قانونی بختی برای تخفیف اضطراب وضعیت خود یا تعدیل قدرت ندارد. زمان بیان قانونی دقیقاً همان زمان خطی، همگن و غیرشخصی است. موقعیت اندرکنش بر اساس تخطی از ضوابط چنین زمانی شکل گرفته است، لکن چنانکه می‌بینیم، راننده تا جایی که مقدور است از چنین موقعیتی فاصله می‌گیرد.

بر این مبنای توجیحات اصلی رانندگان در گزارش خود از نقض مقررات به صورت زیر دسته‌بندی شده است. رانندگان در پاسخ به اینکه «چرا مقررات را نقض کرده‌اید؟» توجیحات زیر را می‌آورند.

۱. عجله

در این توجیه فرد ماجرا را آن‌گونه نقل می‌کند که گویی عواملی جز محاسبه فرد در نقض قانون اثر داشته‌اند. در این مورد خاص، عجله بهانه‌ای است که برای فرد توأمان دو کارکرد دارد؛ نخست اینکه با طرح «عجله داشتم»، مشکل اختلال در محاسبه زمانی را فرامی‌افکند و دوم عجله را توجیهی برای نقض قانون خود می‌انگارد و از پذیرش مسئولیت شانه خالی می‌کند.

۲. تخلف دیگر عوامل

این مورد هم یکی از دیگر مصادیق نپذیرفتن مسئولیت و برداشت تقدیرگرایانه است، چرا که عاملیت کنشگر را نتیجه اراده خود نمی‌داند و آن را واکنشی در برابر خطای دیگران به حساب

می‌آورد. این خطا غالباً به رانندگان دیگر نسبت داده می‌شود و گاهی نیز بدی جاده، آب‌وهوا یا خودرو در توجیه تخلف ذکر می‌شود که به‌هر حال نوعی سلب مسئولیت از کنشگری است که از نظر قانون از ابزار خود استفاده نامناسبی کرده است.

۳. شرایط نامساعد عصبی

در این شکل از نقل و اوقعه، کنشگر شرایطی نظیر شرایط خانوادگی یا کاری را بهانه قرار می‌دهد تا با توسل به اینکه شرایط عصبی او مساعد نبوده علت نقض مقررات را باز به عاملی ناخواسته و بیرونی حواله دهد. طبیعی است که این شرایط خانوادگی دلیل معقول و محاسباتی تخلف یا سانحه نیست و برخاسته از تصور خاص کنشگر از زمان است.

۴. انکار تخلف

در این شکل، کنشگر از اساس منکر انجام تخلف می‌شود. به‌یقین او نمی‌تواند حرف خود را در برابر تصاویر ضبط‌شده اثبات کند؛ انکار تخلف و ناچیز شمردن آن یا به‌نوعی قطع رابطه اشتباه در رانندگی و امکان وقوع تصادف است یا درگذشتن از عدم تطابق زمان‌های ذهنی و عینی و نادیده گرفتن الزامات زمان جدید. در واقع، با انکار تخلف، راننده می‌کوشد شرایط اندرکنش را نفی کند، زیرا مبنای شکل‌گیری این اندرکنش همانا وقوع یک تخلف است.

۵. پذیرش اشتباه

شکل پذیرش اشتباه نیز مبتنی بر اعتراف به اشتباه محاسباتی نیست. در تمامی موارد، این توجیه به‌نوعی به‌کار می‌رود که گویی کنشگر می‌خواهد اتفاق و سانحه را بخشی از نظام کلی جهانی بداند و به آن وجه‌ای تقدیرگرایانه بدهد. در این توجیهاست تمرکز اصلی بر این استدلال است که اتفاق بخشی از زندگی است و وقوع آن اجتناب‌ناپذیر است.

۶. مسیر غلط

در این توجیه (که البته هیچ‌گاه توجیه اصلی نیست اما به‌شکل گویایی گاه در کنار توجیهاست دیگر به‌کاررفته) راننده می‌گوید که اصلاً نمی‌بایست از این مسیر می‌آمده و انتخاب مسیر اشتباه این تخلفات را (به‌دلیل عدم آشنایی با جاده، عجله ناشی از این اختلال یا تغییر تقدیر) ناگزیر کرده است.

در جدول زیر میزان استفاده از هر یک از این توجیهاست ثبت شده است و سپس نمونه‌هایی از این توجیهاست در گفتمان نقل و توجیه رویداد را به دست داده‌ایم. در این جدول از آنجا که



هر فرد می تواند توجیحات مختلفی برای عمل خود بیاورد مجموع فراوانی ها با N برابر نیست.

مجموع زمان	فراوانی	نوع توجیه
۱۱ دقیقه و ۲۰ ثانیه	۱۲	عجله
۱۵ دقیقه و ۲۰ ثانیه	۸	تخلف دیگر عوامل
۱۲ دقیقه و ۴۰ ثانیه	۱۹	شرایط نامساعد عصبی
۱۸ دقیقه و ۰۰ ثانیه	۱۱	انکار تخلف
۶ دقیقه و ۵۰ ثانیه	۲۲	پذیرش اشتباه
۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه	۹	مسیر غلط
۷۰ دقیقه و ۴۰ ثانیه	۸۱	مجموع

تعداد کل موارد، ۳۶ مورد است و بنابراین به طور متوسط در هر نمونه ۲/۲۵ مورد توجیه وجود داشته که ۱۱۷/۸ ثانیه از وقت برنامه را گرفته است و در واقع در هر برنامه نزدیک به چهار دقیقه از زمان برنامه صرف این توجیحات شده است.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۵۲

نمونه توجیحات

۱. عجله

پلیس: شما می دانید که چند مورد تخلف داشته اید؟

راننده: والا عجله داشتم، فکر کنم یه خرده سرعتم زیاد بود. ولی ام.....

پلیس: فقط سرعتتون زیاد بود؟

راننده: سبقت گرفتم ولی مجاز بودش.

پلیس: نه آقای راننده، دوربین ما همه موارد تخلفات شما رو ضبط کرده. شما با سرعت ۱۲۰ کیلومتر توی این جاده (جاده هراز) که حداکثر سرعت مجاز ۶۰ کیلومتره حرکت می کردید. سه مورد سبقت غیرمجاز داشتید ... مدارک ماشین رو لطف کنید.

راننده: به خدا اولین بارم بود. عجله داشتم و گرنه من خودم هم همکار شمام.

۲. تخلف دیگر عوامل

پلیس: جناب سروان مدارکشون رو کنترل کنید، گواهینامه توقیف و ماشین رو به اولین پارکینگ منتقل کنید.

راننده: جناب سروان پژوی انحراف به چپ داشت. من که نمی تونستم مسیرم رو برم. به

دوره نهم
شماره ۴
زمستان ۱۳۹۵

خدا من تو مسیر خودم بودم. من که آخه به خدا من جناب سروان مقصر نیستم.

۳. شرایط نامساعد عصبی

راننده: به خدا زنگ زدن از صبح به من گفتن مادرم مریضه همه زندگیم ریخته به هم. باور کنید به جان بچه‌ام اصلاً همین الانم خیلی دیر شده.

پلیس: این درسته که شما به خاطر مشکل خودتون با جون مردم بازی کنید؟
راننده: نه حق با شماست ولی به خدا دست خودم نبود.

۴. انکار تخلف

پلیس: می‌دونید شما سرعتتون بالاتر از حداکثر سرعت مجاز بوده؟ می‌دونید چند تا تخلف داشتید؟

راننده: نه من همه‌اش صد تا سرعت داشتم.

پلیس: تصاویر تخلفات شما موجوده. شما با ۱۴۰ تا سرعت داشتید حرکت می‌کردید در حالی که توی این اتوبان (همت) حداکثر سرعت مجاز ۱۰۰ کیلومتر بر ساعته.

راننده: کیلومتر بیشتر از صد نشون نمی‌داد... نمی‌دونم.

۵. پذیرش اشتباه

پلیس: شما بیش از پنج مورد تخلف قطعی داشتید.

راننده: ببخشید پیش اوامده، بله. من قبول دارم. ولی آدم بعضی وقتا حواسش پرت می‌شه، پیش می‌آد دیگه، شما این بار را نادیده بگیرید... بالاخره اشتباه کردم.

پلیس: ما از آدمی با سن و سال شما همچین انتظاری نداریم، شما باید الگوی راننده‌های جوان‌تر باشید.

راننده: حالا شما به بزرگی خودتون ببخشید. بالاخره اشتباهه برای همه پیش می‌آد. بله. حق با شماست.

۶. مسیر غلط

پلیس: آقای راننده شما می‌دونید توی اتوبان حق دنده عقب اوامدن ندارید. این یه تخلف حادثه‌سازه.

راننده: من نباید از این مسیر می‌اوامدم. دیگه بالاخره... من نمی‌دونم راستش.

پلیس: شما اگر هم مسیر رو اشتباه اوامده باشید می‌تونید از خروجی‌های بعدی به مسیر



اصلی برگردید.

راننده: عجله داشتیم. خیلی مراقب بودم. ولی آگه رد نمی کردم درست رانندگی می کردم.

حل مسئله و درک زمانی

روایت مشهود در این گفتگونیان دهنده فهمی از زمان است که با زمان مدرنی که در شرایط فن آورانه متجلی شده سنخیت ندارد. زمان چرخشی در این معنا، هر فهمی از زمان است که کنشگر نقش چندانی در کنترل یا تغییر موقعیت در آن زمان ندارد؛ زمانی که بی درنگ زمان یک اندرکنش خاص را به یک زمان عام کیهانی پیوند می دهد. موقعیت اندرکنش سبب می شود تا راننده بی آنکه ضرورتاً به تقدیرگرایی توسل جوید، زمان تقدیرگرایانه را در بستری جدید احضار کند.

پاسخهایی از جانب راننده متخلف در یک فضای تجربه معین برای حل یک مسئله طرح می شود. حال می توان براساس شاخص هایی که ارنست پوپل مطرح کرد، این پاسخها را سنجدید و دید که اینها چه نوع فهم زمانی را اقتضا می کنند. در جدول پایین زمان پیش رونده و زمان چرخشی، که به ترتیب زمان پلیس و راننده متخلف هستند را براساس شاخص های پوپل صورت بندی می کنیم.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۵۴

دوره نهم
شماره ۴
زمستان ۱۳۹۵

شاخص های پوپل	زمان چرخشی	زمان خطی
دیمومت	سرعت زمان درونی بالا است، زمان درونی ناهمگن است	سرعت زمان درونی یکسان است، زمان درونی همگن است
ناهم زمانی	رانندگی با اتفاقات دیگر زندگی ناهم زمان است	رانندگی با همه دیگر اتفاقات هم زمان است
ترتیب	رانندگی در عرض دیگر اتفاقات قرار دارد	رانندگی در طول دیگر اتفاقات قرار دارد
گذشته و حال	گذشته ارتباط علی با حال ندارد، آنچه در حال اتفاق افتاده برآمده از ضرورتی در آینده است	گذشته زمینه ساز و تعیین بخش اکنون است و اکنون به منزله گذشته آینده، تعیین بخش آینده است
تغییر (گذر زمان)	گذر زمان کیفی و متوسط به حالات سوپرتکنیو است	گذر زمان کیفی و مبتنی بر زمان بندی ساعت است

حال، با توجه به جدول بالا بهتر می توان تفاوت های دو درک زمانی را توضیح داد. دیمومت زمان درونی است. در زمان خطی و عام قانون، دیمومت زمانی باید همگن باشد، یعنی به لحاظ

ماهوی تفاوتی بین لحظه^{t1} و t2 نیست. فرقی نمی‌کند که شما یک مریض بدحال را به بیمارستان می‌برید یا برای رفتن به خرید رانندگی می‌کنید. این هر دو لحظه در زمان قانون یک اعتبار دارد. قانون اقتضا می‌کند هیچ تفاوتی کیفی میان این دو لحظه وجود نداشته باشد، حال آنکه در درک راننده متخلف از زمان دیمومت گونه‌ای دیگر است. در درک وی اینکه به چه بهانه‌ای مرتکب خلاف شده است، سبب ناهمگونی لحظات زمانی است. لحظه‌ای که ملازم آن بهانه است (مثلاً داشتن یک بیمار در اتومبیل) به لحاظ کیفی متفاوت از دیگر لحظات است. در نتیجه دیمومت اساساً در این درک زمانی ناهمگون است. ناهمگونی لحظات درونی بر سرعت زمان درونی تأثیرگذار است. درک زمانی مبتنی بر قانون به دلیل همین همگنی سرعتی یک‌نواخت دارد، حال آنکه درک زمانی چرخنده سرعتی پرنوسان دارد. وقتی پلیس راننده متخلف را متوقف می‌کند، سرعت تجربه زمان به‌طور فزاینده‌ای بالا می‌رود، حال آنکه در زمان قانون به دلیل همگنی لحظات زمانی سرعت، زمان یک‌نواخت باقی می‌ماند.

نزد راننده، عمل رانندگی با دیگر کنش‌ها ناهمزمان است، یعنی در درک زمانی راننده وی در وضعیتی یگانه و منحصر به فرد قرار دارد که متمایز از هر وضعیت دیگری است. خاص‌گرایی مفرط این زمان سبب می‌شود تا موقعیت راننده با هر موقعیت دیگری در جهان ناهمزمان گردد. این در حالی است که منظر قانون بنا به تعریف، منظری عام است. در منظر قانون (یا همان درک خطی و پیش‌رونده زمان) دست‌کم به آنچه ذیل قانون قرار دارد، حکم عام تعلق می‌گیرد. از این‌روست که در اینجا با دو نوع همزمانی مواجهیم: همزمانی با خود و همزمانی با موقعیت‌های دیگر. درک راننده از زمان مبتنی بر همزمانی نخست است و درک پلیس و قانون مبتنی بر همزمانی دوم.

ترتیب و نظم زمانی از ارتباط و نسبت موقعیت راننده با دیگر موقعیت‌ها حکایت دارد. مثلاً وقتی راننده می‌گوید «انشاءالله اتفاقی پیش نمی‌آید»، برآمده از درکی از زمان است که بنا بر آن موقعیت رانندگی در کنار دیگر موقعیت‌ها قرار دارد و ارتباطی علی میان موقعیت‌ها وجود ندارد، حال آنکه مبنای حکم قانونی استنباط و استنتاج است. قانون مبتنی بر گزاره «اگر الف آنگاه ب» است. صورت این گزاره را می‌توان در احکام گوناگون قانونی دید. برای مثال، «اگر سرعت بالای ۱۰۰ کیلومتر باشد، ۱۰۰ هزار تومان جریمه باید صادر شود»؛ در درک قانون سرعت و جریمه در یک ترتیب قرار می‌گیرند و این ترتیب وجهی عام می‌یابد. اما چون درک





زمانی راننده مبتنی بر موقعیت یگانه خود اوست، چنین ترتیبی شکل نمی‌گیرد. نسبت گذشته، حال و آینده نیز در این دو درک زمانی متفاوت است. در درک راننده از زمان رابطه‌ای علی میان عمل گذشته و حال وجود ندارد بلکه این آینده است که تا حد زیادی، لحظه حال را موجه می‌سازد. حتی می‌توان گفت گاه تمایز میان گذشته، حال و آینده نیز زدوده می‌شود. روشن است که نزد پلیس آنچه اکنون باید روا داشته شود، نتیجه عملی است که راننده در گذشته نزدیک انجام داده است.

در نهایت، به تغییر و گذر زمان می‌رسیم. زمان نزد راننده بسیار سریع می‌گذرد، زیرا نزد وی زمان بیش از اندازه سوژکتیو و درونی است، در نتیجه، فضای تجربه او سبب فشردن زمان می‌شود. فضای تجربه‌ای که شما در آن پیشاپیش مقهور باشید، مستعد فشردن زمان است. چنین زمانی هیچ ابزاری برای اندازه‌گیری گذر آن ندارد. در مقابل، پلیس که از زمان قانون حرکت می‌کند، با ساعت می‌تواند فهم خود را از گذر زمان نشان دهد. ابزارهایی چون سرعت‌سنج اتومبیل و دوربین‌های ثبت تخلف نیز براساس همین ابزار اندازه‌گیری، گذر زمان را می‌سنجند. نیک می‌بینیم که در یک فضای تجربه هستیم که در آن دو درک زمانی (با ویژگی‌هایی که در بالا برشمردیم) به «داد و ستد» می‌پردازند. اکنون می‌توان به فرض اصلی تحقیق بازگشت، می‌بینیم به‌رغم اینکه نظم نهادی جهان مدرن مبتنی بر یک زمان پیش‌رونده و خطی است، اما در دل همین نظم نهادی، درست در جایی که فرد در برابر یکی از اصلی‌ترین نمایندگان نهادی این نظم قرار می‌گیرد، فضایی از تجربه شکل می‌گیرد که در آن نوع سراسر متفاوتی از درک زمانی ممکن می‌شود.

نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر برخی از پیش‌فرض‌های تجربی و نظری ما را بحرانی می‌سازد. در آیینۀ این تحقیق می‌توان دید که:

۱. اندرکنش اجتماعی یک استقلال نهادی معینی دارد. یک راننده پس از ارتکاب یک تخلف با وام‌گیری بیانی‌هایی که متعلق به یک زمان دیگرند، می‌کوشد مسئله خود را حل کند. مسئله زمان در اینجا باز هم نیاز به تدقیق بیشتر دارد. در اینجا غرض نشان دادن نظام‌یافتگی نهادی اندرکنش اجتماعی است. اندرکنش مورد اشاره در این پژوهش با وام‌گیری یک منطق زمانی کاملاً متفاوت از منطق زمانی اتومبیل، می‌کوشد مواجهه خود با شرایط را مدیریت کند.

از این پدیده می‌توان به فرض عمومی مردم‌روشناسی رسید. بنابراین، فرض هر اندرکنش خود به مثابه یک نهاد عمل می‌کند؛ نمی‌توان یک اندرکنش را صرفاً براساس زمینه‌های نهادی پیرامون آن و با تقلیل به مؤلفه‌های آن زمینه‌ها، تحلیل کرد.

در این پژوهش نیز می‌بینیم چگونه گفتگویی معنادار میان دو نوع فهم زمانی برقرار می‌شود. اگر بخواهیم به زبان ریکور سخن بگوییم، می‌شود گفت: هر یک از این فهم‌ها نوعی فهم پدیدارشناختی از زمان هستند که در نهادهای کاملاً متفاوتی کارکرد دارند. مسئله اینجاست که اندرکنش مورد بحث در ای تحقیق می‌تواند با آمیزش این دو فهم زمانی نوعی گفتگوی معنادار میان آنها برقرار کند. چنین دیالوگی ضرورتاً در نهادهای دیگری که هر یک از این فهم‌ها به‌طور مستقل در آنها حاکم هستند، برقرار نمی‌شود. از این‌روی، اندرکنش‌های مورد بحث در این تحقیق را می‌توان واجد نوعی نظام‌یافتگی نهادی دانست. این اندرکنش‌ها نهادهای نو پدید می‌شوند که هرگز نمی‌توان آنها را به آنچه از دیگر نهادها وام می‌گیرند فروکاست، چرا که هر آنچه وارد این اندرکنش می‌شود به شکلی یگانه و منحصر به فرد با دیگر عوامل می‌آمیزد و انتظام جدیدی به واقعیت می‌بخشد.

۲. دلالت دیگر این تحقیق همانا نشان دادن تکرر زمانی مدرنیته است. در بسیاری از تحلیل‌ها، غالباً به عناصر ناهم‌زمان در یک نهاد به منزله ناهنجاری‌هایی آسیب‌زا نگریده می‌شود اما این تنها شیوه مواجهه با این پدیده نیست. در پس این فرض، درکی از نهاد اجتماعی وجود دارد که به‌طور کلی انتزاعی و غیر تجربی است. بنابراین، درک یک پدیده یا نهاد اجتماعی ضرورتاً می‌بایست متشکل از عناصر هم‌زمان باشد. نمونه برجسته این بحث را می‌توان در صورت‌بندی «گذار به مدرنیته» نگریدست. بنابراین صورت‌بندی، ایران کشوری است که در حال گذار به مدرنیته است؛ چون توأمان هم عناصری از سنت در خود دارد و هم عناصری از مدرنیته. بنابراین، نمی‌توان وضعیت ایران را به مثابه یک نظام‌یافتگی نام‌گذاری کرد. این صورت‌بندی بر این فرض استوار است که هر پدیده اجتماعی برای این که نام‌گذاری شود باید متشکل از عناصر هم‌زمان باشد. چنین فرضی نوعی هم‌زمانی ارگانیک را از پدیده اقتضاء می‌کند.

در نمونه موردی پژوهش حاضر دیدیم چنین فرضی تنها می‌تواند بیش از حد انتزاعی و غیر تجربی باشد. هر پدیده اجتماعی متشکل از عناصری است که غالباً ناهم‌زمان هستند، منوط کردن نام‌گذاری یک پدیده به هم‌زمانی عناصر آن ما را تا ابد در وضعیت عدم نام‌گذاری نگه می‌دارد. در نمونه موردی این پژوهش دیدیم که چگونه دو فهم زمانی ناهم‌زمان در یک





موقعیت خاص اجتماعی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و همین ارتباط زمینه‌تکون یک اندرکنش می‌شود.

۳. می‌توان دریافت که زمان یک مقوله اجتماعی بسیار بنیادی است. فهم عامیانه از زمان در تحلیل پدیده‌های جامعه‌شناختی ما را از یک ویژگی بنیادین اجتماعی و کارکردهای آن محروم می‌سازد (هاروی، ۱۹۹۰: ۲۲۳). به طوری کلی در پدیده‌های اجتماعی با دو مقوله زمان‌مندی و فهم زمانی مواجهیم. زمان‌مندی مقوله‌ای عینی است که مستقل از فهم‌های زمانی است. برای مثال، گردش سرمایه در آثار مارکس از یک زمان‌مندی معینی حکایت دارند. در پدیده‌های اجتماعی صیورت، حرکت و پویایی مقوم زمان‌مندی است. از آنجا که هر پدیده‌ای صیورت دارد، هر پدیده‌ای زمان‌مندی نیز دارد. در این معنا، زمان‌مندی یک مقوله اجتماعی است. به دیگر سخن، می‌توان گفت هر پدیده اجتماعی زمان‌مندی معینی دارد و از آنجایی که پدیده‌ها مسیرهای گوناگون‌شدن دارند، زمان‌بندی‌های متفاوتی نیز دارند.

در مقابل می‌توان از فهم زمانی سخن گفت. فهم زمانی، چنان که از نام آن پیداست، همواره یک سوژه را پیش‌فرض می‌گیرد. پژوهش حاضر در این معنا، درباره فهم زمانی است. فهم زمانی از این منظر ماهیتی پدیدارشناختی دارد، یعنی فهم زمانی همواره، فهم زمانی چیز یا چیزهایی است. به عبارت دیگر، فهم زمانی همیشه تاریخی است، یعنی تابعی از فراز و نشیب و ویژگی‌های امکانی اندرکنش است.

۴. نتایجی که در بالا برشمردیم بیشتر دلالت‌های نظری پژوهش حاضر هستند، مطالعه موردی این پژوهش نیز نتایج مهمی پیش روی ما می‌گذارد. تحقیقات نشان می‌دهد که در کشورهایی همچون ایران، «بروز تعارض بین وجوه متفاوت زمان‌مندی در چارچوب فعالیت‌های مربوط به فن‌آوری و دیوان‌سالاری اجتناب‌ناپذیر است» (برگر و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۵۰). موضوعاتی مانند ایمنی در کار، میزان کار مفید در ادارات، برنامه‌پذیری و برنامه‌ریزی و... به‌طور مستقیم براساس نوعی زمان‌مندی فن‌آورانه سازمان یافته‌اند حال آنکه بسیاری کنشگرها با واردکردن دیگر منطق‌های زمان‌مندی در این فرایندها، آنها را مختل می‌سازند. این اختلال می‌تواند هم در سطح شناختی باشد و هم در سطح عملی. نمونه‌های فراوانی می‌توان از این اختلال در زمان‌مندی برشمرد.

با وجود این، در این تحقیق سعی شده بر شیوه‌های فهم زمان تأکید شود. فهم زمانی و

شیوه‌های بیانی ما از آن فهم، یا به عبارت کلی‌تر پدیدارشناسی ما از زمان، در وضعیت مدرن در نسبتی معین با دیگر پدیدارشناسی‌های زمانی قرار می‌گیرد. این نسبت‌ها می‌توانند جنبه آسیب‌زا نیز داشته باشند. برای مثال، در نمونه این پژوهش کافی است تصور کنیم که راننده‌ها در توجیه کار خود یا همان حل مسئله خود، از فهم چرخنده از زمان استفاده نمی‌کردند. به دیگر سخن، می‌توان انتظار داشت که این افراد در هنگام رانندگی نیز براساس همین فهم زمانی رانندگی می‌کردند، یعنی در ذهن خود بیان‌هایی مشابه و متناظر با آنچه به پلیس می‌گفتند تولید می‌کردند. به خوبی می‌توان دید که در این حالت، صرف این نسبت می‌تواند آسیب‌زا باشد؛ صرف این که ما هنگام استفاده از یک فن‌آوری که براساس فهم پیش‌رونده از زمان ساخته شده، بیان‌ها و توجیهاتی را تولید کنیم که مبتنی بر فهمی چرخنده از زمان است، می‌تواند موجب کج‌رفتاری در رانندگی شود.

به‌طورکلی، اگر از منظر آسیب‌زا بودن به فهم‌های زمانی بنگریم، در جوامعی همچون جامعه ما نمونه‌های بسیاری می‌توان دید. ایران ویژگی‌هایی دارد که مسئله فهم زمانی را در تجربه مدرنیته بسیار بغرنج می‌کند. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان اشاره کرد به: قدمت تاریخی، قدمت اقتصادکشاورزی و بازرگانی، گوناگونی فرهنگی و قومی، حضور باورهای غایت‌مدارانه و تقدیرگرایانه (از نوع دینی و غیره)، حضور گسترده فرم‌های هنری ملی مانند موسیقی و شعر فارسی و... هر یک از این ویژگی‌ها آبخشور و بازتابنده فهم‌های زمانی متفاوتی هستند. برای مثال، فهم زمانی‌ای که در آثار شاعرانی چون حافظ و خیام وجود دارد و از رهگذر موسیقی سنتی در دل و جان ایرانی‌ها نوشانده می‌شود، فهمی یک سره متفاوت با زمان‌مندی حاکم بر دیوان‌سالاری و فن‌آوری مدرن است. سوژه‌های ایرانی در مواجهه‌های مدرن خود همواره حامل این فهم‌های زمانی ناهمگون هستند. این ناهمگونی گاه در مقام منبعی برای حل مسائل جلوه می‌کند و گاه خود به مانعی برای عملکرد نهادهای مدرن تبدیل می‌شود.

چشم‌اندازهای پیش‌رو

چنانکه دیدیم، تحقیق حاضر بیش از هر چیز به پدیدارشناسی زمانی در یک فضای تجربه خاص (تجربه حل مسئله) می‌پردازد. در عین حال، چشم‌اندازهایی را می‌تواند بگشاید که نیازمند تحقیق بیشتر هستند. تحقیق درباره این چشم‌اندازها می‌تواند راهکارهایی برای بخشی از رفتار ترافیکی ما ارائه دهند. مثلاً می‌دانیم که در همه کشورهای، از جمله ایران، استفاده از





الکل و مواد مخدر در حین رانندگی جرم محسوب می‌شود. راننده‌ای که تحت تأثیر این مواد باشد، مجاز به ادامه رانندگی نیست. گاه این جرائم حتی جنبه کیفری پیدا می‌کنند. حتی در کشورهایی که استفاده از مشروبات الکلی و مواد مخدر مجاز است نیز قوانین سفت و سختی برای استفاده از این مواد (یا تحت تأثیر آنها بودن) حین رانندگی وجود دارد. دلیل شناختی اصلی این سخت‌گیری این است که رانندگان با استفاده از این مواد فهم زمانی متفاوتی پیدا می‌کنند. شاید اگر فرد در منزل یا یک میخانه باشد و مواد یا الکل استفاده کند، فهم زمانی او چندان خطرناک نباشد. استفاده از الکل و مواد سبب کش آمدن زمان، لغزندگی واحدهای زمانی (مانند تائیه) و ابهام در فواصل زمانی می‌شود. این فهم زمانی به خودی خود تنها نوعی پدیدارشناسی زمانی متفاوت است که در اثر تغییراتی در بیوشیمی بدن حادث می‌شود، اما مسئله آن جا بغرنج می‌شود که بدانیم اتومبیل و جاده کوچک‌ترین انعطافی در برابر دیگر فهم‌های زمانی ندارند.

فن‌آوری‌های سخت به‌طور کلی در برابر پدیدارشناسی زمانی کاربر آن، اگر نگوییم انعطاف‌ناپذیر، دست‌کم خنثی هستند. با توجه به این ویژگی فن‌آوری اتومبیل، این پرسش باقی می‌ماند که چگونه می‌توان کاربران را متعهد به پیروی از زمان‌مندی آنها کرد. به دیگر سخن، چه مداخله شناختی‌ای می‌توان انجام داد تا کاربران اتومبیل در حین رانندگی دیگر فهم‌های زمانی را به تعلیق درآورند؟ پژوهش حاضر البته در ابعاد بسیار کوچک نشان می‌دهد که کاربران اتومبیل در بیان علت تخلف خود از فهم زمانی متفاوتی استفاده می‌کنند. اگر فرض کنیم که کاربران هنگام رانندگی نیز پیوسته در حال رفت‌وآمد میان فهم‌های زمانی متفاوتی هستند (البته این نکته‌ای است که پژوهش حاضر آن را نشان نمی‌دهد و تنها می‌توان آن را فرض کرد)، آنگاه بی‌درنگ این پرسش پیش می‌آید: با توجه به مخاطرات چنین امری، چگونه می‌توان رانندگان را به تعلیق دیگر فهم‌های زمانی در حین رانندگی واداشت؟

در اینجا به‌خوبی می‌بینیم که چگونه نوعی فهم زمانی از یک نهاد به نهادی دیگر سرایت می‌کند و به کمک حل مسئله می‌آید. برای مثال، ممکن است راننده از فهم زمانی چرخنده، مثلاً در ساحت مذهب برخوردار باشد، اما پرسش اینجاست که آیا راننده هنگام رانندگی نیز براساس همین زمان دوری عمل می‌کند یا بر اساس زمان خطی اتومبیل؟ به این پرسش نمی‌توان با قطعیت پاسخ داد. چه چنین پرسشی متضمن پژوهشی مفصل و با یک روش‌شناسی

متفاوت است. اما کنارهم گذاشتن چند داده شاید بتواند ما را در طرح حدس‌هایی یاری دهد. گرچه آمار میزان تصادفات در ایران متناقض است و هر سازمان یا نهاد مرتبط آماری مختص به خود دارد (دغاغله، ۱۳۸۷)، اما در چند مورد اتفاق نظر وجود دارد و مهم‌ترین آنها اینکه اصلی‌ترین عامل تصادفات در ایران عامل انسانی است (چیزی بین ۷۵ تا ۸۰ درصد). در این میان مهم‌ترین دلیل تصادفات، سرعت یا سبقت غیرمجاز است. این عامل به ما نشان می‌دهد که دست‌کم در میزان ریسک‌پذیری راننده برای ارتکاب سبقت یا سرعت غیرمجاز شاید نوعی آگاهی زمانی دخیل باشد که چندان مبتنی بر زمان اتومبیل نیست. آیا می‌توان ارتباطی میان رفتارهای ترافیکی پرخطر و فهم زمانی راننده‌ها در ایران یافت؟



منابع

- استونر، راب (۱۳۷۹). *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، (مترجم: مهرداد میردامادی). تهران: نشر مرکز.
- برگر، پیتر؛ برگر، بریجیت؛ کلنر، هانسفرید (۱۳۸۱). *ذهن بی‌خانمان*، (مترجم: محمد ساوجی). تهران: نشر نی.
- توکل‌طرقی، محمد (۱۳۸۰). *تجدد بومی و بازاندایشی تاریخ*. تهران: نشر تاریخ ایران.
- دغاغله، مهدی (۱۳۸۷، ۵/۳۰). مرجع رسمی برای ارائه آمار تصادفات جاده‌ای نداریم. قابل بازیابی در: <http://www1.jamejamonline.ir/newstext2.aspx?newsnum=100946939606>
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، (مترجم: محسن ثلاثی). تهران: نشر علمی.
- مروی، محمد کاظم (۱۳۶۹). *عالم آرای نادری*. به کوشش محمد امین ریاحی. تهران: نشر علم.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴). *پیامدهای مدرنیته*، (مترجم: محسن ثلاثی). تهران: نشر مرکز.
- Bhabha, H. K. (1994). *The Location of Culture*. London and New York: Routledge.
- Bergmann, W. (1992). The Problem of Time in Sociology: an Overview of the Literature on the State of Theory and Research on the "Sociology of time", 1900-82. *Time and Society*, 1(1), 81-134.
- Button, G. (1991). *Ethnomethodology and the Human Sciences*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Garfinkel, H. (1967). *Studies in Ethnomethodology*. Upper Saddle River, New Jersey: Prentice Hall.
- Harvey, D. (1990). *The Condition of Post Modernity*. Cambridge, Massachusetts: Blackwell.
- Heritage, J. (1999). *Garfinkel and Ethnomethodology*. London and New York: Rutledge.
- Heritage, J.; & Stivers, T. (2013). Conversation Analysis in Sociology. in J. Sidnell and T. Stivers (eds.). *Handbook of Conversation Analysis*. Boston: Wiley-Blackwell, 659-673.
- Hirsch, J. I.; Sherrick, E. J. (1961). Perceived Order in Different Sense Modalities. *Journal of Experimental Psychology*, 6, 156-71.
- Hodgkiss, P. (2001). *Making of the Modern Mind: the Surfacing of Consciousness in Social Thought*. London: Bloomsbury Academic.
- Liao, T. F.; Beckman, J.; Marzolph, E.; Riederer, C.; Saylor, J. & Schmelkin, L. (2012). The Social Definition of Time for University Students. *Time and Society*, 22(1), 119-152.
- Lüscher, K. (1974). Time: A Much Neglected Dimension in Social Theory and Research. *Sociological Analysis and Theory*, 4, 101-117.



- Mbiti John, (1969), *African Religion and Philosophy*, London: Heinemann.
- Pöppel, E. (1978). Time Perception. in Richard Held, et.al. (eds.) *Handbook of Sensory Physiology*. Vol VIII: Perception. Berlin: Springer-Verlag.
- Ricoeur, P. (1988). *Time and Narrative*, (Volume 3). translated by K. Blamey and D. Pellauer. Chicago: University of Chicago Press.
- Schegloff, E. (1992). Repair After Next Turn: the Last Structurally Provided Defence of Intersubjectivity in Conversation. *American Journal of Sociology*, 95(5), 1295-1327.
- Sorokin, P. A.; Merton, R. K. (1937). Social Time: a Methodological and Functional Analysis. *American Journal of Sociology*, 42(5), 615-629.
- Zerubavel, E. (1979). *Patterns of Time in Hospital Life: a Sociological Perspective*. Chicago: University Of Chicago Press.
- Zerubavel, E. (1981). *Hidden Rhythms: Schedules and Calendars in Social Life*. Chicago: University Of Chicago Press.



- A.). Tehrān: 'Elm.
- Pöppel, E. (1978). Time Perception. in Richard Held, et.al. (Eds.) Handbook of Sensory Physiology. Vol VIII: Perception. Berlin: Springer-Verlag.
- Ricoeur, P. (1988). Time and Narrative, (Volume 3). translated by K. Blamey and D. Pellauer. Chicago: University of Chicago Press.
- Ritzer, G. (1374 [1995 A.D]). Nazarieh-ye jāme'eh- šenāsi dar durān-e mo'āser. (Persian translation of Contemporary sociological theory), translated by: Solāsi, M. Tehrān: 'Elmi.
- Schegloff, E. (1992). Repair after Next Turn: the Last Structurally Provided Defence of Intersubjectivity in Conversation. American Journal of Sociology, 95(5), 1295-1327.
- Sorokin, P. A., & Merton, R. K. (1937). Social Time: a Methodological and Functional Snalysis. American Journal of Sociology, 42(5), 615-629.
- Stones, R. (1379 [2000 A.D]). Motefakerān-e bozorg-e jāme'eh-šenāsi. (Persian translation of Key sociological thinkers). Translated by: Mirdāmādi, M. Tehrān: Markaz.
- Tavakoli Toroqi, M. (1380 [2001 A.D]). Tajadod-e bumi va bāzandiši-e tārix. Tehrān: Tārix-e Irān.
- Zerubavel, E. (1979). Patterns of Time in Hospital Life: a Sociological Perspective. Chicago: University Of Chicago Press.
- Zerubavel, E. (1981). Hidden Rhythms: Schedules and Calendars in Social Life. Chicago: University Of Chicago Press.



Bibliography

- Berger, P., Berger, B., & Kellner, H. (1381 [2002 A.D]). Zehn-e bi-xānemān. (Persian translation of The Homeless Mind; Modernization and Consciousness). Translated by: Sāvaji, M. Tehrān: Ney.
- Bergmann, W. (1992). The Problem of Time in Sociology: an Overview of the Literature on the State of Theory and Research on the "Sociology of time", 1900-82. *Time and Society*, 1(1), 81-134.
- Bhabha, H. K. (1994). *The Location of Culture*. London and New York: Routledge.
- Button, G. (1991). *Ethnomethodology and the Human Sciences*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Daghāgheleh, M. (1387 [2008 A.D]). Marja'-e rasmi barāye erā'eh-ye āmār-e tasādoḡāt-e jādeh-i nadārim. Retrieved from: <http://www1.jamejamonline.ir/newstext2.aspx?newsnum=100946939606>
- Garfinkel, H. (1967). *Studies in Ethnomethodology*. Upper Saddle River, New Jersey: Prentice Hall.
- Giddens, A. (1384 [2005 A.D]). Payāmad-hā-ye moderniat. (Persian translation of the Consequences of Modernity). Translated by: Solāsi, M. Tehrān: Markaz.
- Harvey, D. (1990). *The Condition of Post Modernity*. Cambridge, Massachusetts: Blackwell.
- Heritage, J. (1999). *Garfinkel and Ethnomethodology*. London and New York: Rutledge.
- Heritage, J., & Stivers, T. (2013). *Conversation Analysis in Sociology*. in J. Sidnell and T. Stivers (Eds.). *Handbook of Conversation Analysis*. Boston: Wiley-Blackwell, 659-673.
- Hirsch, J. I., & Sherrick, E. J. (1961). Perceived Order in Different Sense Modalities. *Journal of Experimental Psychology*, 6, 156-71.
- Hodgkiss, P. (2001). *Making of the Modern Mind: the Surfacing of Consciousness in Social Thought*. London: Bloomsbury Academic.
- Liao, T. F.; Beckman, J.; Marzolph, E.; Riederer, C.; Saylor, J., & Schmelkin, L. (2012). The Social Definition of Time for University Students. *Time and Society*, 22(1), 119-152.
- Lüscher, K. (1974). Time: A Much Neglected Dimension in Social Theory and Research. *Sociological Analysis and Theory*, 4, 101-117.
- Mbiti, J. S. (1969). *African religions and philosophy*. Kenya: Sunlitho.
- Moruri, M. K. (1369 [1990 A.D]). 'Āla- ārā-ye Nāderi. (Edited by: Riāhi, M.



Understanding Time and Problem Solving Experience: A Case Study of the Invisible Police

Received Date: June 22, 2015

Accepted Date: January 08, 2016

Amir Khorasani¹

Mohammad Saeed Zokaei²

Abstract

In this paper we will explore the relation between the actors' understanding of time and the problem solving strategies in a complicated situation. Drawing on ethnography and conversation analysis we will focus on the institutional interaction order governing the scenes these movies exhibit. Using phenomenology and Ernest Pople indices, we aim to analyse the understanding made of the time in these conversations. In doing so we will consider the moment in which the violators rationalize the reasons behind their violations. The results show that while the time that law, the police and even the road technologies rely on is homogeneous and linear, the drivers employ the expressions connotating an iterative understanding of time. The paper concludes with showing how the law breaking drivers base their conversations on a non linear time to manage the difficult situations they are involved with. This suggests that far from a universal category, time is a category constantly taking different shapes in different everyday encounters.

Keywords: Circular Time, Conversation Analysis, Linear Time, phenomenology, Ethno-Methodology,



Cultural Research

23

Abstract

1. M. A. of Cultural Studies, Allameh Tabataba'i University (Corresponding Author), amir.khorasani@yahoo.com

2. Professor of Sociology & Cultural Studies, Allameh Tabataba'i University, zokaei@atu.ac.ir